ثواب صله رحم سریع تر از هر کار خیری به انسان می رسد.

در حرم

میزبانی حرم مطهر رضوی از انبوه سوگواران نبوی

در سالروز رحلت نبی مکرم اسلام(ص) و شهادت امام حسن مجتبی(ع)، حرم مطهر رضوی و خادمان این آستان میزبان خیل عزاداران شدند. حرم مطهر امام رضا(ع) از ساعات اولیه دیروز میزبان هیئت‌های عزاداری و انبوه زائرانی بود که در روزهای آخر ماه صفر به مشهد مقدس مشرف شده‌اند تا همراه با مجاوران آقا، باشکوه‌ترین سوگواره‌ها در رثای اهل بیت(ع) را برپا کنند. در کنار عموم زائران و مجاوران، ۲هزار و ۵۰۰ هیئت عزاداری که از نقاط مختلف کشور به حرم مطهر امام رضا(ع) مشرف شده‌اند، بر شکوه و عظمت محافل عزاداری این ایام افزوده است. این هیئت‌ها با حضور در صحن‌های حرم مطهر و برپایی عزاداری در سالروز رحلت پیامبر گرامی اسلام(ص) و شهادت امام حسن مجتبی(ع)، حال و هوای آستان ملکوتی امام هشتم(ع) را دلنشین‌تر کردند. آستان قدس رضوی و خادمان و خادمیاران این آستان نیز با افزایش تعداد خادمان و شیفت‌های خدمتی، تنظیف مکرر صحن‌ها و رواق‌ها، توزیع بسته‌های متبرک، افزایش ظرفیت مهمانسرای حضرت و... تمام توان و امکانات را برای میزبانی شایسته از زائران و برپایی محافل باشکوه عزاداری پای کار آورده‌اند تا بار دیگر جلوه‌ای ماندگار از خدمت را به نمایش بگذارند.

هیئت

عزاداری «ابناء الرضا»

در دهه پایانی ماه صفر جمعی از نوجوانان پسر در قالب هیئت ابناء الرضا(ع) به مناسبت شهادت آقا علی بن موسی‌الرضا(ع) در حرم مطهر رضوی گرد هم آمده و به عزاداری و سوگواری می‌پردازند. این مراسم که از دوم مهر آغاز شده، امروز، چهارم مهر ماه نیز در حسینیه حرم واقع در صحن قدس برگزار می‌شود. عزاداری نوجوانان در هیئت ابناء الرضا(ع) هر هفته چهارشنبه‌ها در مسجد گوهرشاد برگزار می‌شد اما در دهه پایانی صفر به صورت ویژه طی سه روز برگزار می‌شود. تلاوت قرآن کریم، سخنرانی، مرثیه‌سرایی، سینه‌زنی و مداحی از جمله برنامه‌های این مراسم است و موضوع تمامی این برنامه‌ها سیره اهل بیت(ع) با سبک و زبان مخاطبان این مراسم بوده است.

وقایع شب شهادت ثامن‌الحجج(ع) به روایت اباصلت هروی

غم‌نامه غروب خورشید

گزیده

اباصلت آن شب چند بار به محضر امام(ع) شرفیاب شد، اما کلامی بر زبان نیاورد. شاید جرئت نداشت درباره وقایع شومی که در پیش است، چیزی بپرسد؛ دلش شور می‌زد، نمی‌توانست بنشیند، دائم راه می‌رفت و این بی‌تابی در رفتارش مشهود بود. نیمه‌های شب امام رضا(ع) اباصلت را صدا زد؛ عبدالسلام بن صالح هروی به سرعت خود را نزد مولایش رساند.

محمد حسین نیکبخت

آن شب اباصلت چشم بر هم نگذاشت، اصلاً نمی‌توانست بخوابد. پس از سخنان دیروز امام(ع)، دل‌نگرانی و تشویش یک لحظه رهایش نمی‌کرد. ثامن‌الحجج(ع) از اباصلت خواست خاک چهار طرف آن بقعه را نزد ایشان ببرد و او چنین کرد؛ آن گاه امام(ع) نظری به آن خاک انداخته و فرموده بود: ای اباصلت، این همان خاکی است که به زودی برای تدفین من، آن را حفر خواهند کرد. از سوی دیگر اتفاقاتی که در یک ماه گذشته رخ داده بود، به هیچ وجه چشم‌انداز روشنی پیش رو قرار نمی‌داد. مأمون که نقشه فریبکارانه ولایتعهدی را نقش بر آب می‌دید، به فکر تغییر رویه و بازگشت به بغداد افتاده بود، می‌خواست دوباره دلِ خاندان سفاکش را بدست آورد. فضل بن سهل، استاد و معلم مأمون که مشهور بود نقشه انتقال اجباری امام(ع) کار او بوده است، در سرخس به قتل رسید و حالا مأمون برای انجام جنایت بزرگش، یعنی به شهادت رساندن امام رضا(ع)، روزشماری می‌کرد. اباصلت می‌دانست توقف چند روزه در سنابادِ نوغان، بی‌جهت نیست و ادعای مأمون مبنی بر رفتن به سر قبر پدرش، فقط یک بهانه است. از یارانی که همراه امام رضا(ع) از مدینه تا مرو آمده بودند، فقط اباصلت مانده بود. مأمون به لطایف‌الحیل، اصحاب صدیق امام(ع) را از ایشان دور کرد و یا به شهادت رساند. همه این رویدادها، وقتی در کنار ماجرای خاکِ بقعه هارون قرار می‌گرفت، تشویش اباصلت را چند برابر می‌کرد؛ مولایش حرفی به او نمی‌زد اما اباصلت می‌دانست، او هوش بالایی داشت و معنای اقدام‌های مشکوک مأموران خلیفه عباسی و محدودیت‌هایی را که برای علی بن موسی‌الرضا(ع) ایجاد کرده بودند، خوب می‌فهمید.

■ **اگر عبا بر سر کشیدم...**

اباصلت آن شب چند بار به محضر امام(ع) شرفیاب شد، اما کلامی بر زبان نیاورد. شاید جرئت نداشت درباره وقایع شومی که در پیش است، چیزی بپرسد؛ دلش شور می‌زد، نمی‌توانست بنشیند، دائم راه می‌رفت و این بی‌تابی در رفتارش مشهود بود. نیمه‌های شب امام رضا(ع) اباصلت را صدا زد؛ عبدالسلام بن صالح هروی به سرعت خود را نزد مولایش رساند، عرض ادبی کرد و با اجازه آن حضرت نشست. امام(ع) آرام و شمرده شروع به صحبت کرد، محل دفن خودش را به اباصلت نشان داد و درباره کیفیت مراسم، سفارش‌هایی به او کرد. ناگهان همه دنیا بر سر اباصلت خراب شد؛ آیا واقعاً مولایش داشت برای او وصیت می‌کرد؟ آیا زمان جدایی فرا رسیده بود؟ سخنان امام(ع) که به پایان رسید، اباصلت با چند کلمه، همه اضطراب و تشویش خودش را بیرون ریخت: آقای من، این چه حالتی است؟ شما را چه می‌شود؟ امام(ع) دست بر شانه اباصلت گذاشت، به صورت او نگاه کرد و لبخندی زد؛ آن گاه فرمود: ای اباصلت، صبح فردا، این فاجر مرا به نزد خود می‌خواند، اگر هنگام بازگشت از نزد او، عبا بر سر کشیده بودم، با من حرفی نزن و بدان که مأمون، من را مسموم کرده است. امام(ع) پس از بیان این جملات، دوباره به نماز ایستاد و اباصلت، بی‌قرار و پرتشویش آرزو می‌کرد که ای کاش صبح فردا نرسد؛ اما ساعاتی بعد، صدای در بلند شد و مأموران مأمون، امام(ع) را برای ملاقات با وی بردند.

■ **درها را ببند و در انتظار بمان**

از زمان رفتن امام رضا(ع) ساعاتی می‌گذشت. مأموران اجازه همراهی اباصلت را نداده بودند و او مقابل در ورودی محل اقامت خلیفه عباسی، در انتظار امام(ع) بی‌قراری می‌کرد. سرانجام انتظار اباصلت به پایان رسید، در باز شد و مولایش از محل ملاقات با مأمون بیرون آمد... واویلا! ثامن‌الحجج(ع) عبا را بر سر کشیده بود... . اباصلت دیگر با امام(ع) سخن نگفت؛ حضرت وارد اقامتگاه خود شد، اشاره کرد درها را ببندند، آن گاه در بستر خود دراز کشید و مختصر و کوتاه به اباصلت فرمود باید در انتظار بماند، اما در انتظار چه؟ شیخ صدوق در «عیون اخبارالرضا(ع)» ادامه جریان را از زبان اباصلت چنین نقل می‌کند: «من مغموم و پریشان در صحن خانه ایستاده بودم. در این حال، نوجوانی نیکوروی و مجعد موی که شباهت زیادی به حضرت رضا(ع) داشت، داخل خانه شد. به سوی او دویدم و عرض کردم: شما چگونه وارد خانه شدید؟ آخر همه درها بسته بود! فرمود: کسی که در این وقت من را از مدینه به طوس آورد، درهای بسته را نیز بر من گشود. پرسیدم: شما که هستید؟ فرمود: ای اباصلت، من حجت خدا بر تو هستم، منم محمد بن علی بن موسی الرضا. سپس امر کرد همراه وی نزد پدر بزرگوارش بروم. امام(ع) با دیدن فرزندش، لبخندی زد و با کمک او، در بستر نشست و سر را به سینه پسرش تکیه داد ... دقایقی بعد روح امام(ع) به ملکوت اعلی پرکشید».